

تفسیر قرآن مجید

محمد تقی شریعتی مدرس دانشگاه مشهد

سوره علق

ناصیه کاذبه خاطنة

موی جلوی سردر و غکوی خطا کار حاصل معنای این آیه با آیه ماقبلش چنین است که هر آینه اگر این سرکش مانع نماز از تپهکاری و غرور بیجا بش دست بر ندارد ما خواهیم گرفت و کشید یا خواهیم زد و سوخت و یا سیاه و دگرگون خواهیم نمود موی جلوی سر ویرا همان موی دروغگویی خطا کار را مسلم است که دو صفت دروغگوئی و خطا کاری متعلق به صاحب موی است نه بخود موی، پس چرا بجای ناصیه صاحب ناصیه نفرمود تا محتاج بحدف یا مجاز قائل شدن نباشیم نکته ای که در این تعبیر هست این است که پیشانی که محل ناصیه و یکی از دو معنی ناصیه هست مظهر غرور و تکبر و خود خواهی نیز هست همانطور که از يك حرکت سرو یا لب و یا يك نگاه بدون هیچ حرفی و سخنی معنا و مقاصدی میتوان دریافت و یا آنطوریکه پیشانیهای بلند یا کوتاه دلالت بر خوش فکری و پا کدلی و وسعت نظر و همت بلند دارد یا برعکس بر تنگ نظری و بست فکری و خبت بساطن و بد خواهی و یا خطوط پیشانی و کفین که هر خط کج و کوتاهی آنقدر معنی دارد که برای شرح و توضیح آن دقتی باید پر کرد و همچنین صفحه پیشانی است که با کیفیت خاص و چین و چروکها و خطوط و رسوم خود خواهی و کبر و نخوت صاحبش را بازگو مینماید و همانطوریکه اگر متکبری خود ستاینها کرده از خوشتن محامد و مدائعی بیان نماید البته زبانش کاذب و خطا کار است همینطور اگر با قیافه گرفتن و پیشانی در هم کشیدن خود را بزرگ و با شخصیت و ممتاز معرفی نماید در این مورد چهره و رخسار و نگاهها و پیشانی - کاذب و بر خطایند و بدانسانکه صدق و کذب برای گفتار هست برای کردار نیز هست و دیگر اعضاء هم مثل زبان ممکن است صادق و یا کاذب باشند پس میشود احتمال داد که دو صفت کاذبه خاطنة - حقیقه صفت ناصیه باشند

و کذب و خطا متعلق به پیشانی باشند نه بصاحب پیشانی و اگر متعلق بصاحبش هم باشد باز برای همین نقطه بخود پیشانی (ولو مجازاً) نسبت داده شده است .

فلیدع نادیه سندع الزبانیة

یعنی بس باید (ابوجهل) بخواند آنچه منش را و ما هم مامورین شکنجه و فرشتگان عذاب و ملائکه غلاظ و شداد را میخوانیم از معجزات بسیار روشن قرآن تحقق یافتن این تهدید در باره ابوجهل است که در روز بدر ابن مسعود که از دست او کتک سختی خورده و آزار بسیار دیده بود او را مجروح و افتاده یافت پسران عقراء (نام زنی است) بنام معوذ و معاذ او را زخمی کاری زده و بر زمین افکنده بودند ابن مسعود بسیار کوچک و لاغر و سبک و چسبک بود سرعت خود را بایی جهل رسانیده روی سینه اش نشست و بعد از چند کلمه ای که میانشان رد و بدل شد سرش را از تن جدا کرد (۱) سر بزرگ (۲) بوده و عبد الله بن مسعود ضعیف حمل آن ممکن و یا آسان نبود همان موی جلوی سرش را گرفته کشید روی زمین و نزد پیغمبر (ص) آورد و وعید قادر متعال پیش از رسیدن یوم الجزاء حتی در این جهان هم تحقق یافت .

فلنذ یقنهم (۳) من العذاب الادی دون العذاب الاکبر تا سر کشان مغرور که باستغناء و ثروت و مکنت و کثرت اقوام و خویشان و یاران خود عجز و بیچارگی خویش را از یاد میبرند و به قدرتهای مالی و نفی اتسکاء مینمایند بخود آیند و از اصرار و لجاجت در کفر و طغیان و فسق و عصیان که فرجامش تا اینحد و خیم و شدید است احتراز جویند و نیک بیندیشند که دشواریها و مشقتهاى دنیا زودگذر و موقت است و بزودی پایان می پذیرد هر چند تمام مدت عمر باشد ولی شقاوت عالم بعد از مرگ با بدیت باز بسته است و پایان ندارد .

کلالا تطعه و اسجد و اقترب

ز نهار فرمان میر (ابن طاغی کافر را در ترک نماز) خدا را سجده کن نزدیکترین موقفیکه بنده با خدا است همانحال سجود است و بخدای بانجام عبادات تقرب جوی

۱ - و عد الحق طه حسین ۴ - تفسیر کبیر

۳ - علاوه بر عذاب بر رگتر قطعا و یقینا از عذاب است ترین آنها را خواهیم چشاند

المتقرب بآداء الفرائض و النوافل متضاعف الأرباح (نهج البلاغه - ۱)

قابل دقت است که از آیه دهم (ارأیت الذی ینهی) تا آخر سوره تقبیح و تشنیع کافری است که خود بوخلفه انسانی و وجدانی عمل نمیکند و عبادت پروردگار نمی پردازد بلکه دیگران را از این عمل شریف که شخص را تزکیه و تطهیر مینماید و چرکهای نیات پلید و اعمال زشت و ناپسند را از روح و قلب و جوارح نماز گذار دور میدارد. از اینجهت بنقل امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه بیغمبر (ص) نماز را تشبیه بچشمه آب گرمی فرمود که درب خانه کسی باشد و او در شبانه روز پنج مرتبه در آن شستشوی نماید آیا بازهم چرکی بر آن کس میماند؟ همچنین است نماز، اینهم یکصورت از تجلیل و تعظیم مقام نماز هست که در ضمن چند آیه مسامح نماز را نکوهش و مذمت نموده تهدید بعقابش نماید اینها تفسیر این سوره مبارکه به بابان میرسد و من خود اعتراف میکنم که آنچه در این باره نوشته ام اندکی از بسیار و خردلی از خروار و رشحه ای از بحار معانی و معارف این سوره نبوده است ولی بهمین مقدار مختصر طبقه روشن و تحصیل کرده را توجه میدهم.

مردی مدت چهل سال در میان مردم امی و در محیط سراپا جهل و فساد زندگی نموده بمکتب و مدرسه ای نرفته و از کسی تعلیم نگرفته یکدفعه از غار حرا سرازیر شده و این آیات را فرو خوانده است این بزرگمرد نه هیچگاه در مسابقات ادبی شرکت نموده نه با خواندن شعر و خطبه در بازار عکاظ و مجنّه خود نمائی نموده است حالا این آیات حیرت انگیز و نغز و پر مغز را با لغات و الفاظ و کلمات زیبا و شیوایی بر معنی آورده است و شگفت آنکه بر خلاف تمام نوشته های بشری که زودبادیریا دیرتراز اعتبار میافتد این آیات و این کتاب آسمانی عظیم با گذشت زمان عظمت بیشتر و اهمیت فوق العاده تری کسب مینماید روزی که این سوره نازل شد و قرأت علم تعلیم و تربیت و قلم و کتابت اهمیت امروز را نداشت نه آنروز میتوانستند درک کنند که لفظ علق همانطور که بمعنی خون بسته می آید بمعنی زالو نیز هست و نطفه مرد که منشاء اصلی خلقت انسان و حجر ائومه نخستین وجود اوست بشکل زالو میباشد

(اسپرما توزومید) همین جاندار غیر مرئی است که وارد نطفه زن (اوول) شده و مقدمه تشکیل جنین میشود نه تنها در همین مورد است که منکرین دین حمل بر تصادف

کنند ذه ها لغت و لفظ دیگر است که بعد از کشفهای جدید مقصود حقیقی آن آیه و معنی واقعی و صحیح آن لفظ معلوم میگردد پس پروردگار جهان چنین کتابی را کافی برای صدق مدعی آورنده اش میداند .

اولم یکف بربك انا انزلنا عليك الكتاب

البته این کتاب معجزه جاویدان است و چهارده قرن است درجهان فریاد میزند اگر میتوانید مثل آنرا بیاورید و هرگز نمیتوانید و جن و انس بسا اجتماع و کمک یکدیگر نمیتوانند و هنوز نتوانسته اند، اما اینکه کسی مدعی نبوت گشته کتاب پر غلط و بی معنی بیاورد و بگوید نمیتوانید يك حرف مثل آنرا بیاورید و بعد مثل بودن را در شیوائی و بلاغت اشتغال بر معانی بزرگ و روشن و همیشه نو و نافع و قابل استفاده بودن نگیرد و بچیزهای دیگر و سخنان گیج کننده و مغالطات و سفسطه های عجیب و غریب پردازد و خود و دیگران را گیج کند تا نتیجه بگیرد مسلم است که چنین کتابی کافی بر تصدیق نبوت کسی نمیتواند باشد بلکه تصدیق علم و اطلاع و نویسندگی نویسنده آنرا نیز نمیتوان قبول نمود
 خداوند بهمه ما بصیرت و حسن نیت و توفیق عمل عنایت بفرماید .

بحمد و آله اجمعین

متکین فیها علی الاراک لایرون فیها شمساً ولا زمهه ریراً (۱۳)

که در آن بهشت برتختها (ی عزت) تکیه خواهند زد نه آفتاب
 سوزان در آنجا می بینند و نه سرمای زمهریر .

ودانیه علیهم ظلالها و ذلت قظوفها تذلیلاً (۱۴)

و سایه درختان بهشتی بر آنان باشد ، و میوه هایش بدسترس
 و رام آنهاست .

ویطاف علیهم بانیه من فضة و اکواب کانت قواریراً (۱۵)

و با جامهای سیمین و کوزه های بلورین ساقیان بهشتی بر
 آنان دور زنند .